



۷۲۵

شیدا نبوی: آبادان ، ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ ، سینما رکس

شیدا نبوی

xalvat.com

همین سیب که می تابد (نسیم خاکسار) - مرثیه ای برای جعفر (رضا) -
دو دوتا، چنلتا؟ (ناصر پاکدامن) - کانون نویسندگان ایران، تجربه ای
یگانه در بومی کردن نهال آزادی (محسن یلفانی) - اقتصاد و اسلام در
آئینه جمهوری اسلامی (محمد ارونقی) - درباره فیلم و رمان تنگسیر
(صادق چوبک) - نخستین پرسنده در فرهنگ دینی ما - عبدالله
روزبه (آرامش دوستدار) - چند یادداشت درباره احمد کسروی (محمود
کتیرایی) - نظر آزمایی (علی اصفراحاج سیدجوادی، علی شیرازی،
سهراب بهداد) - آبادان، ۲۸ مرداد ۵۷، سینما رکس (شیدا نبوی) -
تاراج کلام (مهری یلفانی) - جرم این است (داریوش کارگر) - کانون
نویسندگان ایران، چند سند - کتابهای تازه.

بهار ۱۳۷۸

خصلت

xalvat.com

۱	ناصر باکدامن	دو دوتا، چندتا؟
۱۰		کانون نویسندگان ایران: چند سند کانون نویسندگان ایران، تجربه ای یگانه در بومی کردن
۱۳	محسن یلفانی	نهال آزادی
۲۰	نسیم خاکسار	همین سیب که می تابد
۲۵	رضا	مرثیه ای برای جعفر
۴۱	داریوش کارگر	جرم این است
۴۴	مهری یلفانی	تاراج کلام نظرآزمایی
	سهراب بهداد، علی اصغر	
۴۵	حاج سیدجوادی، علی شیرازی	
۶۰	محمد ارونقی	اقتصاد و اسلام در آئینه جمهوری اسلامی
۷۵	آرامش دوستدار	نخستین پرسنده در فرهنگ دینی ما - عبدالله روزبه
۸۷	محمود کتیرایی	چند یادداشت درباره احمد کسروی
۹۸	محسن یلفانی	صادق چوبک
۱۰۱	صادق چوبک	درباره تنگسیر (فیلم و رمان)
۱۰۵	شیدا نبوی	آبادان، ۲۸ مرداد ۵۷، سینما رکس
۱۲۹		"پدر"، بزرگمرد مبارز و وارسته
۱۳۱	شیدا نبوی	کتابهای تازه

۲۸ مرداد سال ۱۳۵۷. شنبه شب، سینما رکس آبادان آتش گرفت و تمامی تماشاگران که در آرامش مشغول تماشای فیلم بودند در آتش سوختند. و این دردناکترین واقعه دوران انقلاب ۵۷ ایران بود.

تعداد قربانیان این حادثه، بنا به روایت رسمی دولت وقت، ۲۷۷ نفر بود که بعداً به ۴۳۰ نفر افزایش پیدا کرد، مسئولان گورستان آبادان صحبت از بیش از ۶۰۰ جسد سوخته می‌کنند که به حقیقت نزدیکتر است چون بنا به گفته مسئولان فروش بلیت، برای آن ستانس در آن شب، بیش از ۶۵۰ بلیت فروخته شده بود.

بخت و حیرت و خشم، همگانی بود. ناباوری از اینهمه قساوت و وحشیگری نیز. برای چند روز همه مردم آبادان گیج و میهوت شده بودند. تقریباً در هر کوچه و خیابانی خانواده‌ای داغدار شده بود. مردم با دیدن اجساد سوخته، خشمگین و برافروخته بودند و به عاملان جنایت لعن و نفرین می‌فرستادند. حریق که فرو نشست، از حوالی نیمه شب، شهربانی و ارتش وارد عمل شدند تا با کمک مردم اجساد زغال شده را در کامیون بریزند و از محل حادثه دور کنند. تعدادی از اجساد، بیش از سیصد جسد، با دخالت مردم و بستگان قربانیان که آنها را شناسایی می‌کردند در گورستان آبادان در یک گور جمعی دفن شد.

در روزهای اول بعد از حادثه، مسئولان حکومتی سعی می‌کردند توضیح یا توجیهی برای این واقعه بیاهند. فردای آن روز، سرتیپ رزمی، رئیس شهربانی آبادان، در تلویزیون اعلام کرد که: «... آنچه مسلم است آتش‌سوزی به دست خرابکاران انجام شده... چند روز قبل مقداری مواد منفجره از عده‌ای خرابکار که داخل کوچه‌های فرعی «لاین یک» قصد خرابکاری و آتش زدن مکانهای مورد نظر خود را داشتند کشف و عاملین دستگیر شدند و همچنین ده نفر از دبیران آموزش و پرورش آبادان که دانش‌آموزان را تحریک به خرابکاری می‌کردند، شناسایی و دستگیر شدند». او متهمان را عضو گروه «مارکسیست اسلامی» معرفی کرد (انقلاب اسلامی در هجرت، شماره ۱۰۴، ۱۲ تا ۲۵ مرداد ۱۳۶۴). مخالفان،

در ایران سال ۵۷ چه می‌گذشت؟

چند ماهی قبل از مرداد ۵۷، اعتراضات و تظاهرات مردم در مخالفت با شاه در این شهر و آن شهر شروع شده بود. تهران، تبریز، قم، مشهد و... دستخوش ناآرامی بود. رژیم حاکم که از اوچکیری این اعتراضات و تظاهرات می‌ترسید و می‌خواست به هر قیمت قدرت خود را حفظ کند، هرچا لازم می‌آمد سرکوب می‌کرد و دست به خشونت می‌زد. صدای اعتراض اوج می‌گرفت، و کم کم شعار «مرگ بر شاه» همه جا طنین می‌انداخت. اعتصابات شروع شده بود و تظاهرات روزافزون بود، در قم، در مشهد، در تبریز، در اصفهان و تهران. اما در آبادان مبارزه به شکلی دیگر جریان داشت. شهری با موقعیت اقتصادی ویژه و اهمیت همیشگی در جنبشهای کارگری و مردمی.

رژیم شاه نسبت به خوزستان و بویژه شهرهای نفتخیز مثل اهواز، گچساران، امیدیه، آبادان و خارک، حساسیت ویژه‌ای داشت؛ ساواک و پلیس در این شهرها بسیار قوی بود، روابط عمومی صنعت نفت هم به مثابه ساواک دوم اوضاع را تحت نظر داشت. سازماندهی اعتراضات و اعتصابات در این شهرها که اصلی‌ترین فعالیت اقتصادی مملکت در آن جریان داشت کار آسانی نبود. ویژگی دیگر شهرهای نفتخیز این بود که قسمت اعظم ساکنان آن بومی منطقه نبودند و از مناطق دیگر برای کار به آنجا آمده بودند.

وجود پالایشگاه نفت و صنایع پتروشیمی در آبادان، موقعیت و اهمیت اقتصادی ویژه‌ای برای این شهر ایجاد کرده بود. سابقه سالها مبارزات کارگری علیه شرکتهای استعماری، تأثیر این حرکات بر جنبشهای کارگری دیگر شهرهای ایران، آشنایی نسبی مردم آبادان با مظاهر فرهنگی و شیوه زندگی مردم سایر نقاط جهان - آبادان سالها مرکز بازگیری نفتکشها و تخلیه کالای کشتیهای باری بود که از همه جای دنیا می‌آمدند. امکانات و شرایط متفاوتی که کارگران نفت آبادان از آن برخوردار بودند؛ امکانات تفریحی، آموزشی و رفاهی... همه عوامل بود که در میان شهرهای ایران، موقعیتی خاص برای آبادان ایجاد کرده بود.

در ۲۸ مرداد ۵۷، اعتصاب کارگران صنعت نفت هنوز شروع نشده بود، اما مبارزه در سطوح مختلف - کارگران، دانشجویان و دانش‌آموزان، معلمان و کارمندان - به اشکال گوناگون و اط جمله نامه‌نگاری، طومارنویسی برای مطالبات صنفی و رفاهی جریان داشت. شاه هم هنوز در خوزستان دست به سرکوب نزده بود. چه شد که سینما رکس تبدیل به کوره آدمسوزی شد و بیش از ۶۰۰ قربانی گرفت؟

انکاس فاجعه جهانی است. همه‌جا روزنامه‌ها درباره آن حرف می‌زنند و آن را یادآور حرکات فاشیستها و کوره‌های آدمسوزی هیتلر می‌دانند. روزنامه‌های فرانسوی **لوسوند** و **گیراسیون** در ماههای اوت و سپتامبر ۷۸ ضمن درج مرتب گزارشهای مربوط به ایران، حادثه آتش‌سوزی را هم تعقیب می‌کنند از جمله **لوسوند** در ۲۲ اوت ۷۸ (۳۶ مرداد ۵۷)

می‌نویسد: «مقامات دولتی مسئولیت این آتش‌سوزی را به «عناصر آشوب‌طلب»، بدون تدقیق بیشتر، نسبت دادند اما مخالفان حکومت این اقدام را محکوم می‌کنند و می‌گویند دولت این کار را کرده است تا اوضاع را آشفته‌تر کند و بهانه‌ای برای سرکوب بیشتر به دست بیاورد». روز اول سپتامبر ۷۸ (۱۰ شهریور ۵۷) ایرانیان مخالف حکومت شاه در لس‌آنجلس تظاهراتی ترتیب دادند تا به روزنامه‌های آمریکایی که مخالفان مذهبی رژیم شاه را مسئول آتش‌سوزی سینما رکس آبادان می‌دانستند اعتراض کنند. تظاهرات به درگیری با پلیس انجامید و ۱۵ نفر زخمی شدند و پلیس لس‌آنجلس ۱۵۰ نفر از تظاهرکنندگان ایرانی را بازداشت کرد. (گوموند، ۴-۳ سپتامبر ۷۸)

در آن روزها، دولت وقت نمی‌دانست در قبال این حادثه چه باید بکند. چند روز بعد از ۲۸ مرداد، مردی به نام عبدالرضا آشور، از مرزنشینانی را که کوهکاه به آنطرف مرز می‌رفت، دستگیر و به عنوان عامل آتش‌سوزی سینما رکس به مردم معرفی کردند. گفتند که مدیر و کارکنان سینما در مظان اتهام هستند و دستگیرشان کردند. چند مسئول آتش‌نشانی نیز به اتهام قصور در انجام وظایف دستگیر و زندانی شدند. اما در افواه، در میان مظنونین به جنایت، نام سرتیپ رزمی، رئیس شهرداری وقت آبادان بیش از همه به گوش می‌خورد. شایع بود که سرتیپ رزمی درهای سالن سینما را بسته است تا کسی خارج نشود و آنهایی را هم که توانسته بودند خارج شوند دوباره به درون رانده است! سرتیپ رزمی، هنگام تظاهرات شهر قم در ماه دی ۱۳۵۶، رئیس شهرداری قم بود و به تازگی به آبادان منتقل شده بود. بحث و گفتگو در باره حادثه گسترش پیدا می‌کرد. سوءظن‌ها شدت می‌گرفت و مردم همچنان در مقابل ابعاد فاجعه خشمگین و حیرت‌زده بودند. می‌خواستند هرچه زودتر عاملین جنایت شناخته شوند و به مجازات برسند. عده‌ای معتقدند در سقوط دولت آموزگار و روی کار آمدن دولت شریف امامی هم حادثه سینما رکس بی‌تأثیر نبوده است. رئیس شهرداری آبادان بلافاصله عرض شد و با احضار سرتیپ رزمی به تهران، معاون شهرداری آبادان، بطور موقت مسئولیت شهرداری را به عهده گرفت. بلافاصله بعد از حادثه، تمام مخالفان، چپ و راست، مذهبی و غیرمذهبی، مسئولیت حادثه را به شاه و عوامل او نسبت دادند. نمونه‌هایی از این موضعگیریها در انقلاب اسلامی در هجرت، شماره ۱۰۵، ۲۶ مرداد تا ۸ شهریور، و شماره ۱۰۶، ۹ تا ۲۲ شهریور ۱۳۶۴، ذکر شده است.

تهضت رادیکال ایران، در اعلامیه ۳۰ مرداد ۱۳۵۷ حکومت را مسئول مستقیم فاجعه ننگین آبادان و همه فجایع نظیر آن در هر جای مملکت می‌داند و می‌نویسد: «... اتفاقی نیست که رئیس شهرداری آبادان کسی است که در هنگام کشتار قم ریاست شهرداری آن شهر را داشت و پس از کشتار با ترفیع مقام به ریاست شهرداری آبادان منصوب شد».

جبهه ملی ایران در اعلامیه ۲ شهریور ۱۳۵۷ پس از اشاره به اقدامات دولت در چندماه قبل، در مسیر ایجاد ارباب و وحشت می‌نویسد: «تسلسل این حوادث و تقارن این تبلیغات با حادثه آدمسوزی آبادان با توجه به ماهیت غیرانسانی آن بی‌اختیار هر شخص مطلع و بصیری را به یاد آتش‌سوزی مجلس رایشتاک آلمان می‌اندازد که از طرف نازیها برای استقرار قدرت

خود ترتیب داده شده بود». و سپس اضافه می‌کند: «حریق سینمای آبادان و قتل دلخراش ۴۰۰ نفر از هموطنان ما اگر عمدی بوده باشد بطور مسلم قابل انتساب به جمعیت‌های مسلمان و افراد آزادیخواه و استقلال طلب ایران نمی‌تواند باشد».

- نشریه چشمتش در شماره ۸، فوق‌العاده ویژه فاجعه آبادان می‌نویسد: «دو روز بعد از مصاحبه پادشاه و مقایسه بین تمدن بزرگ، رژیم که محصول جز قتل و فساد و دزدی در ۲۵ سال اخیر نداشته است، با برنامه وحشت بزرگ از طرف شاه، برنامه وحشت بزرگ با فاجعه سینما رکس آبادان و قتل ۳۷۷ نفر بیگناه اجرا شد...».

دست اندرکاران رژیم شاه، چه در آتموقع و چه بعداً، در مورد این فاجعه حرف‌های زدند که بسیاری از آنها روشن‌گر مسایل پشت پرده بود. داریوش همایون، وزیر اطلاعات وقت، در صفحه ۶۵ کتاب خود به نام «دهروز، امروز، فردا» که حدود یکسال پیش از شروع دادگاه ویژه سینما رکس انتشار یافت، می‌نویسد: «در جمهوری اسلامی دلایل زیادی به دست آمد - از جمله در دادرسی متهمان آتش‌سوزی - که هواداران خمینی به فتوای خود او سینماها را آتش می‌زدند». او در مورد فاجعه سینما رکس می‌نویسد:

... در باره عاملان آتش‌سوزی هنوز همه چیز روشن نشده است. مقامات قضایی موضوع را با حرارت دنبال نکردند و حکومت تازه (دولت شریف امامی) نیز علاقه‌ای به موضوع نشان ندادند. شاید در زده‌های پانین دادگستری، کسانی نمی‌خواستند با روشن شدن حقیقت دامن رژیم پاک شود زیرا همه مخالفان همداستان شده بودند و آتش‌سوزی را به رژیم نسبت می‌دادند. رئیس ساواک نیز با انتشار اسنادی که از شرکت مخالفان مذهبی و احتمالاً عوامل فلسطینی در این جنایت به دست آمده بود مخالفت می‌ورزید و کابینه را با استدلال خود متقاعد کرد که چون مردم اعتقاد دارند مسئول آتش‌سوزی خود رژیم است هرگونه کوششی برای رفع اتهام وضع را بدتر خواهد کرد. از آنجا که آتش‌سوزی پیش از به حکومت رسیدن کابینه تازه روی داده بود، استدلال او به آسانی پذیرفته شد. وزیر اطلاعات و جهانگردی وقت هم که در رسیدگی به پرونده شرکت داشت، شاه را متقاعد کرده بود که چون با آیات در حال مذاکره‌اند، انتشار واقعیات مربوط به آتش‌سوزی در صلاح نیست... (به نقل از: انقلاب اسلامی در هجرت، شماره ۱۰۴، مرداد ۱۳۶۴).

علیرضا نوری‌زاده نیز در کتاب **ما بچه‌های خوب امپریه (۱۳۷۴)** در شرح علل اعدام محمدرضاعاسلی تهرانی، وزیر اطلاعات آن زمان، می‌نویسد که او پرونده آتش‌سوزی سینما رکس را در اختیار داشت و این پرونده حاوی اعترافات آشوب بود و این یک هم گفته بود که دستور مستقیماً از نجف آمده و افرادی به نام فؤاد کریمی و کیارش هم در سازماندهی حریق دست داشته‌اند. دولت می‌ترسید که او این اطلاعات را منتشر کند. به هنگام بازجوییها به عامل قول داده بودند که اگر در دادگاه از آتش زدن سینما رکس نگوید اعدام نخواهد شد اما او در دفاعیات خود گفته است که «شما برای دستیابی به هدفهای خود صدها انسان را در سینما رکس سوزاندید...».

اما آیات عظام و روحانیون چه واکنشی نشان دادند؟

اگر به «اسناد انقلاب اسلامی» که از طرف «مرکز اسناد انقلاب اسلامی» تهیه شده، است و با مقدمه‌ای از سیدحمید روحانی به چاپ رسیده (تهران، ۱۳۶۹) نگاه کنیم

شکفت زده می‌شویم. این کتاب دربرگیرنده اسنادی است که موضعگیریهایی روحانیت را از ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷ نشان می‌دهد اما هیچ سندی را که از موضعگیری ایشان درباره آتش‌سوزی سینما رکس حکایت کند در بر ندارد! یکی از علل این غیبت شاید این باشد که مؤلفان کلاً از ذکر موضعگیریهایی آیت‌الله شریعتمداری خودداری کرده‌اند ولی با اینهمه، آقایان علمایی که درباره همه وقایع آن زمان بیانیته و اعلامیه داده‌اند چرا در این مورد سکوت کرده‌اند؟ این سکوت از تقصیر در کار مرکز اسناد انقلاب اسلامی حکایت می‌کند و بازر خاموشی ایشان و با از هر دو؟ در هر حال، کیهان، چهارشنبه اول شهریور ۵۷، ص ۲۰، می‌نویسد: «به دنبال اعلام مراجع عالیقدر تقلید در مورد پیگیری و تحقیق فاجعه آبادان، نمایندگان روحانیون شهر که مورد اطمینان علمای اعلام و مراجع تقلید شیعیان جهان هستند نتیجه تحقیقات خود را پیرامون علت فاجعه و نیز قصور بعضی از مسئولان شهری، به علمای جامعه تشیع اعلام کرده‌اند. انتظار می‌رود تا بامداد امروز مراجع تقلید، حضرت آیت‌الله شریعتمداری، حضرت آیت‌الله کلپایگانی، حضرت آیت‌الله نجفی، اعلامیه مشترکی منتشر نمایند...»

اما همین روزنامه، در همان صفحه و در ستونی دیگر، تحت عنوان «اطلاعیه سه مرجع بزرگ شیعه به تعویق افتاد»، می‌نویسد: «پس از وقوع فاجعه سینما رکس آبادان، از سوی حضرات آیات عظام حاج سیدمحمدکاظم شریعتمداری، حاج سید محمدرضا کلپایگانی و حاج سید شهاب‌الدین نجفی مرعشی، نمایندگان برای تحقیق به آبادان اعزام شدند... نمایندگان حضرات آیات عظام طی چند روز گذشته، با مراجعه به آگاهان محلی و افراد مورد اطمینان به بررسی‌های وسیعی دست زدند. نمایندگان اعزامی... به حقایق تازه‌ای دست یافته‌اند که این حقایق را به سه مرجع بزرگ، گزارش داده‌اند...». «گزارش از اهمیت بسیاری برخوردار است و با توجه به ضرورت گستردگی این تحقیقات و ادامه آن، اطلاعیه‌ای که قرار بود آخر وقت دیروز انتشار یابد به تعویق افتاد. در این اطلاعیه جزئیات ماجرا فاش خواهد شد و مسلمانان علاقمند در جریان واقعی فاجعه قرار خواهند گرفت» (همانجا). روز یکشنبه ۵ شهریور، آیت‌الله شریعتمداری به تنهایی اطلاعیه‌ای صادر کرد. کیهان شماره ۱۰۵۴۹، ۵ شهریور، در صفحه دوم می‌نویسد: «... آیت‌الله شریعتمداری نظر خود را در پاسخ نامه یکی از علمای اعلام خوزستان اعلام داشتند که بطور اختصاصی در اختیار کیهان قرار گرفته است.» نکته بسیار مهم در نامه آیت‌الله شریعتمداری این است که هیچ اشاره‌ای به ساواک و عوامل رژیم شاه در آفریدن حادثه نکرده است. وی ضمن محکوم کردن این فاجعه می‌نویسد:

salvat.com

اینجانب انشاءالله پس از دریافت و مطالعه تحقیقات و اطلاعات کامل درباره حادثه اخیر، نظر قطعی خود را به آگاهی مردم جهان مخصوصاً ملت مسلمان ایران خواهم رسانید... نتایج گزارش نمایندگان اعزامی این آیات عظام و نظر قطعی آنها هرگز اعلام نشد.

شیخ علی تهرانی هم از تبعیدگاه خود، سقز، در سوم شهریور در نامه‌ای خطاب به مراجع نوشت: «از نظر نگارنده به نور خدایی شما پوشیده نیست که فاجعه مؤلمه سینما رگس آبادان... یکی دیگر از دسیسه‌های شیطانی رژیم شاه در راه سرکوبی نهضت بزرگ و شکوهمند اخیر این ملت به رهبری روحانیت بیدار و بیدارکننده علیه اوست و قراین پس فراوان وجود دارند که این کار از پیش حساب شده و طبق نقشه شوم شاه و همکاران ساواکی‌اش... به مورد اجرا گذارده شده است» (انقلاب اسلامی در هجرت، شماره ۶۰۶). آیت‌الله خمینی که در آن زمان هنوز در نجف به سر می‌برد در ۲۹ مرداد، ۱۷ رمضان، در پیامی به مردم آبادان نوشت: «من گمان نمی‌کنم هیچ مسلمانی بلکه انسانی دست به چنین فاجعه وحشیانه‌ای بزند... قراین نیز شهادت می‌دهد که دست جنایتکار دستگاه ظلم در کار باشد که نهضت اسلامی ملت را در دنیا بد منمکس کند... این مصیبت دلخراش شاه، شاهکار بزرگی است تا به تبلیغات وسیع در داخل و خارج دست بزند...» (انقلاب اسلامی، یادشده).

روز پیش هم خمینی در پیامی به نهضت آزادی ایران نوشته بود: «... امروز که شاه با آتش‌سوزی و ویرانگری مبارزات حق طلبانه ملت ما را می‌خواهد به دنیا بد جلوه دهد پر ما و شعاست که بدون قوت و وقت نقشه شیطانی او را در جهان فاش کنیم و نگذاریم نهضت اسلامی انسانی را با بوقهای تبلیغاتی لکه‌دار کنند» (پیام انقلاب، مجموعه پیامها و بیانات امام خمینی... گردآورنده: م. د. قاجار، تهران، پیام آزادی، جلد اول: از سال ۱۳۴۱ تا مهرماه ۱۳۵۷، ص. ۲۶۴).

همو در پیام دیگری به تاریخ اول شوال (۱۵ شهریور)، به مناسبت عید قطر می‌گوید: «سینمای آبادان به حسب قراین و به تصریح مردم داغ‌دیده آبادان به دست شاه جنایتکار و دولت به آتش کشیده شد و نزدیک به چهارصد نفر را سوزاند تا به وحشت بزرگ موعود وسیله تبلیغی بر ضد نهضت مقدس ما شود و دیدید که نشد... در آینده دور یا نزدیک افرادی را آورده تا اقرار کنند که در این رابطه دست داشته‌اند، این افراد یا مأمورند یا از بهترین و متدین‌ترین افرادی هستند که برای کشتن آنان هیچ وسیله‌ای را بهتر از این نمی‌دانند» (پیشین، ص. ۶۷-۶۶).

خمینی بار دیگری که از سینما رگس حرف می‌زند در مصاحبه‌ای است که در ۲۴ شهریور ۱۳۵۷/۱۴ سپتامبر ۷۸، با رادیو-تلویزیون فرانسه داشته است. از او درباره واپسگرایی مذهب تشیع و مخالفتش با ترقی و پیشرفت می‌پرسند و به عنوان مثال نظر او را درباره منزلت زن، چادر، حمله به سینما و بانک چویا می‌شوند:

پاسخ: ... این شاه است که آزادی را از ملت چه سرد و چه زن سلب نموده و اجازة نفس کشیدن به هیچکس را نمی‌دهد. این شاه است که برای به فساد کشیدن نسل جوان ما، سینماها را با برنامه استعماری رایج کرده، و دختران و پسران ما را بی‌حفت و غافل از وضع اسفبار کشور می‌خواهد بار بیارود. سینمای شاه، مرکز فحشاء و تربیت‌کننده آدمکهای است از خود بیخبر و از وضع بیسامان کشور بیخبرتر و چنین مراکز را ملت مسلمان، مخالف با مصالح کشور می‌داند و بدون آنکه از طرف روحانین امری بشود آنها را خراب کردن می‌دانند.

البته حادثه سینمای آبادان به دست عمال شاه صورت گرفت تا وحشت بزرگ را که شاه ادعا کرده بود مخالفان او وعده می‌دهند به اثبات برساند و با کمال وحشیگری نزدیک چهارصد نفر را ذغال کرد. و از سینما بدتر وضع بانگهاست که در ورشوکتگی و عقب‌ماندگی کشور نقش مؤثری دارد و ملت این مراکز را ویران‌کننده و موجب تزلزل اقتصاد کشور و لایق آتش زدن می‌دانند...» (طلیحه انقلاب اسلامی: مصاحبه‌های امام خمینی در نجف، پاریس و قم، تهران، ستاد انقلاب فرهنگی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲، ص. ۱۸-۱۷).

شاهد این حرفهای خمینی که «چنین مراکز (سینماها) را ملت مسلمان مخالف مصالح کشور می‌داند و بدون آنکه از طرف روحانیون امری شود آنها را خراب کردنی می‌دانند»، اعلامیه‌ای است به امضای «جوانان مسلمان آبادان» که در روزهای آخر مرداد یا اوایل شهریور ۵۷ پخش شد. اعلامیه دستنویس است و تاریخ ندارد و در آن چگونگی آتش گرفتن سینما و گسترش آتش و سوختن تماشاچیان توضیح داده شده است. مقایسه مضمون این اعلامیه با آنچه بعدها در دادگاه درباره چگونگی حادثه گفته شد، جالب است چرا که شرح چگونگی ماجرا در این اعلامیه با آنچه در دادگاه گفته شد - دو سال بعد - تفاوت چندانی ندارد!

این اعلامیه که با عنوان «فاجعه نامه آبادان، مسئول قتل عام سینما رکس آبادان چه کسی است؟ سرتیپ جلاد رزمی حادثه‌ای تازه آمدید، شاه و نوچه‌هایش خون می‌ریزند و کشتار می‌کنند...» چاپ شده است پس از اشاره به «قتل عام ۱۹ دی قم (توسط سرتیپ رزمی خائن، رئیس فعلی شهرداری آبادان) با بیش از دویست و سی کشته» از کشتار و سرکوب تظاهرات ملی ماههای گذشته، در تبریز و یزد و جهرم و مشهد و همدان و... یاد می‌کند تا بنویسد: «سرانجام چنگال به خون آغشته شاه از آستین سیاه رزمی در آبادان در آمد و ملت داغ‌دیده ایران را به عزایی تازه نشانند و رزمی این گماشته بی‌اراده شاه این بار چنگالش را در خون بیش از شصت تن از مردم بیگناه شهر ما فرو برد...»

«علت شروع آتش سوزی»: طبق اظهار یکی از کارگران سینما (که مصاحبه او با خبرنگار از تلویزیون آبادان هم پخش گردید) که می‌گفت: «پائین پلکان بودم که ناگهان متوجه بوی سوختگی شدم. خود را به محل سوختگی که اول راهرو بود رساندم. یکی از سیمهای برق جرقه زده و آتش گرفته بود. بدین خاطر خود را به کپسول آتش‌نشانی که در راهرو نصب شده بود رساندم و برای خاموش کردن آتش سیم برق سعی کردم ولی فایده‌ای نداشتید و آتش به جعبه تقسیم برق رسیده و باعث ترکیدن کنتور برق شده و از آنجا به آپاراتخانه و سیمهای اطراف و دیگر قسمتهای سینما رسید.»

دروغ نامه رستاخیز شماره ۹۹۵ دوشنبه ۲۰ مرداد می‌نویسد: «خرابکاران سطح سینما رکس را با بنزین آکتان زیاد پوشاندند و آتش ناگهان تماشاچیان را به کام خود کشید...» این دروغ به چند دلیل برملا می‌شود:...

«جوانان مسلمان آبادان»، سپس جزئیاتی فنی از نحوه سوختن اجساد را که «عمدتاً از قسمت بالاتنه و سر بوده است» همراه با جزئیات کامل درباره ساختمان سینما و درهای ورودی و خروجی و چگونگی کاربرد چوب و یونولیت در تزئینات داخلی سالن را که از علل گسترش سریع آتش بوده است، دبر رسیدن مأموران آتش‌نشانی و خالی بودن تانک‌های آب و خرابی شهرهای آب کنار خیابان، ممانعت از کمک مردم برای نجات محاصره‌شدگان در آتش، بستن درهای سینما توسط سرتیپ رزمی، تهدید و بازگرداندن جوانی که می‌خواستند از بالکن

سینما خود را به پائین پرتاب کند، به درون سالن، باز هم توسط رزمی و و... را شرح می دهند. و سرانجام می پرسند:

«... آیا مسئول اصلی قاجعه کیست؟ آیا آتینان که یوقهای تبلیغاتی رژیم ادعا می کنند خرابکار و تروریستی در کار بوده است؟...»

آیا مگر نه این است که طبق اظهار روزنامه رسواخیز اوستاخیزها شماره ۹۱۵ تا بحال ۲۹ سینما- این مراکز قساد و تضییعیر نسل - را به آتش کشیده اند و دو هیچیک قصد جان انسانی در کار نبوده و ضایعهای بیار نیامده است (البته به استثنای دروغ پراکنهای شاه و دار و دسته اش) و تمام آنها هنگامی آتش زده شد که سینما تعطیل و کسی درون آنها نبوده است و آیا این یاقه کونیا و دروغ پراکنها جز برای آوردن کردن جنیش حق طلبانه خلق مسلمان ایران و لکه دار کردن حرکت خدایی - مردمی ملت مظلوم و زنجیده ما می باشد؟...» (برای متن کامل این اعلامیه نگه: نشریه شماره ۱۵، کمیته برای دفاع از حقوق بشر و میسرده آن در ایران، پاریس، ۳۶ مهر ۱۳۵۷، ص ۳۹-۲۲۷).

xaivat.com

بالاخره که چه؟ یعنی آتش زدن سینما خوب است و پسندیده. تا به حال هم «جوانان مسلمان» سینماها را آتش زده اند و کسی هم تسوخته و این بار هم اگر کسی سوخته تقصیر رزمی است و اگر نه...»

حکومتیان همچنان می گویند که کار، کار مذهبیان است. با اینکه به نوشته خبرنگاران لهراسیون کم کم تغییر لحنی در گفته های برخی از مسئولان بلندپایه و نوشته های مطبوعات رسمی به چشم می خورد (شماره ۲۴ اوت ۱۹۷۸). هرچند که روز سه شنبه ژورنال دو تهران، روزنامه فرانسوی زبان مؤسسه اطلاعات، باز هم می نویسد که «پنج تروریست به جنایت خود اعتراف کرده اند». اما در آبادان اکنون دیگر زمان عزاست و تشییع و تدفین: «روز سه شنبه ده هزار نفری در مراسم خاکسپاری قربانیان سینما رکس شرکت داشتند: ... مراسم تحمل ناپذیر و وحشتناک... دهها تن از خراهران، مادران و پدران از حال رفتند، همه، مردم خرده پای آبادان بودند و فریاد درد و خشم و کینه برمی آوردند... صبح پس از مراسم تدفین و عصر هم پس از نماز و در خروج از حسینیه اصفهانیاچندین هزار تن به تظاهرات پرداختند. اداره آب، نمایندگی روزنامه کیهان و بانکهای ملی و صادرات حمله کردند. روزنامه کیهان انگلیسی نوشت: «صحنه های توحش به هنگام مراسم خاکسپاری»! در تهران صحبت از تغییر کابینه است: شریف امامی و با نهایندی (لهراسیون، ۲۴ اوت ۱۹۷۸) دوم شهریور (۱۳۵۷). و روزنامه کیهان فارسی (۱ شهریور ۱۳۵۷) نوشت: «تظاهرات دهها هزار سرکوار در آبادان، گروهی از تظاهرنندگان با پلیس زد و خورد کردند. دریایی از اشک و گل در گورستان». روز پنجشنبه دوم شهریور مراسم شب هفت برگزار می شود. کیهان (۵ شهریور) می نویسد: «قرار بود مراسم شب هفت... روز جمعه برگزار شود. اما به سبب تقارت این روز با شب شهادت حضرت علی بن ابیطالب (ع) و انجام آئین احیاء، شب هفت یک روز زودتر (روز پنجشنبه) صورت گرفت و هزاران زن و مرد خوستانی، پای پیاده و در حالی که پرچمهای سیاه با خود حمل می کردند راهی گورستان شدند...». خبرنگاران

لهبراسيون هم هستند که می‌نویسند: «این سوگی بزرگ و سیاه، سوگی خاموش و بی‌نام است که بر همهٔ چهره‌های گرفته و پرانده نقش بسته است. در فاصلهٔ بازار و سینما رکس و کوچه‌های مرکز آبادان، بیرق‌ها و پارچه‌های سیاه‌خانه‌ها و مغازه‌های بسته را تزیین کرده است. ارتش در سر هر چهار راه هست. جلوی سینما، پاساژها ایستاده‌اند. در مقابل خانه‌های کوتاهی که آکنده از درد است؛ و خاصه درد و رنج زنان، همگی چادر سیاه بر سر و نه چندان زیاد در خیابانها» (لهبراسيون، ۲۷-۲۶ اوت). «در شهر و بازار و در این سوگ آرام و تأثرانگیز، هیچ کسی نیست که مطمئن نباشد که شهرتانی شهر در این فاجعه بی‌تصبر نیست...» (همانجا). «از تظاهرات عظیم صحبت شده است اما خروج از مساجد فقط يك صف دردناك از ناله و درد بود» (همانجا).

جمعه صبح، سوم شهریور «ساعت پنج بامداد... عده‌ای از مردم آبادان به سینما رکس... هجوم بردند و با شکستن درهای سینما وارد سالن آن شدند... می‌خواستند بدانند جسدی در سالن باقی مانده است یا نه؟...» نشانهٔ دیگری از بی‌اعتمادی به حاکمان. و روزنامه اضافه می‌کند «سینمارکس در حال حاضر در محاصرهٔ نیروهای انتظامی است» (کوهان، ۵ شهریور).

شنبه چهارم شهریور، مقارن ۲۶ رمضان است. و در نتیجه شهر تعطیل است. ساعت دو و بیست دقیقه بعد از ظهر، بازار جمشیدآباد آبادان طعمهٔ آتش می‌شود. خبرنگار کوهان می‌نویسد: «این بازار یکی از قدیمی‌ترین بازارهای آبادان است و در آن مایحتاج روزانهٔ مردم آبادان فروخته می‌شده است». بازاری از کسبه‌ای خرده‌پا. سرایدار و محافظ بازار می‌گوید: «حدود ۳۰۰ مغازه، دکهٔ چوبی و گاری دستی در بازار بوده که همگی در جریان حریق سوخته و خاکستر شده است». خبرنگار کوهان که این گفته را نقل کرده است خود می‌نویسد: «۲۵۰ مغازه در حریق بزرگ آبادان سوخت» (کوهان، یکشنبه ۵ شهریور).

از ساعت ۸ بعد از ظهر شنبه چهارم شهریور نیروهای ارتش و پلیس خیابانهای اصلی آبادان را بستند و با اینکه حکومت نظامی اعلام تشده بود، مأموران مسلسل به دست به اتومبیلهایی که قصد خروج از آبادان را داشتند ایست می‌دادند و بعد از بررسی سرنشینان داخل اتومبیل به آنها اجازهٔ حرکت داده می‌شد.

معرفی عامل آتش‌سوزی

دادخواهی در مورد آتش‌سوزی سینما رکس ازین پس از دو سو جداگانه و بالاستقلال دنبال می‌شود. از سوی بازماندگان قربانیان هستند که نه پیش از ۲۶ بهمن ۵۷ و نه پس از آن از پا نمی‌نشینند. بی‌آنکه نه حاکمان قدیم بازخواست ایشان را پاسخ دهند و نه حاکمان جدید میلی به گشودن این پرونده داشته باشند. از سوی دیگر فردی است که همه جا می‌نشینند (خاصه پیش از ۲۶ بهمن) و به همه جا می‌رود (خاصه پس از بهمن ۵۷) و به هر در می‌گوید تا «کرده» خود را باز گوید و همکاران خود را هم معرفی کند اما این «موی دماغ مزاحم» را همه کسی وقتی نمی‌نهد.

در بعد از ظهر شنبه چهارم شهریور ۵۷ (۲۱ رمضان) پس از دومین آتش‌سوزی بزرگ در آبادان، حریق بازار صفای جمشیدآباد، (در این حریق از جمله تعمیرگاه رادیوی فرج‌الله بذرکار، که بعدها نامش در قضیه آتش‌سوزی سینما رکس بر سر زبانها افتاد یکسره سوخت) که جوانی بیکار و یا سابقه اعتیاد به نام حسین تکبعلی‌زاده نزد دوستانش، خود را عامل آتش زدن سینما رکس معرفی می‌کند. او در مقابل ناپاوری دوستانش می‌گوید «این کار به توسط خودم و دو نفر دیگر انجام گرفته و از اینکه اینهمه انسان سوختند و از بین رفتند معذیم و نمی‌توانم عذاب وجدان را تحمل کنم» (مسیبین واقعی فاجعه هولناک سینما رکس چه کسانی هستند؟، از زبان یک شاهد عینی، ۱۳۶۴، ص ۷). دوستانش «در پاسخ به او می‌گویند مردم همه این عمل را کار رژیم شاه می‌دانند و این کار از توان تو خارج است». اما حسین تکبعلی‌زاده «اصرار دارد که من این کار را کرده‌ام. در جمع رفقای او که عده‌ای سابقه‌دار و معتاد و خلاقکار بودند، موضوع زبان به زبان گشت... مادر این جوان شوهر قبل‌اش را از دست داده بود و به فرد معتاد دیگری شوهر کرده و زن و شوهر با نوشابه‌فروشی اسرار معاش می‌کردند، جریان آتش‌سوزی را به نقل از فرزندش برای زنی که به ننه تمکلی معروف بود و در روزهای محرم و صفر برای زنان روضه‌خوانی می‌کرد و به منبر می‌رفت، تعریف می‌کند. زن روضه‌خوان پیش‌تر زن دیگر نقش حجت‌الاسلام جمعی، امام جمعه وقت آبادان، را در این کار تعریف می‌کند. موضوع کم‌کم به صورت جسته و گریخته پخش می‌شود...» (همانجا).

«شاهد نزدیک» می‌نویسد:

مدتها پس از انقلاب، یک فرد معتاد به نام ناصر ابراهیم‌زاده به جرم در دست داشتن مقدار ناچیزی هروئین به توسط مأمورین شهرتانی آبادان دستگیر و به دادرسی آبادان اعزام می‌شود. در دادرسی هنگام بازجویی به بازپرس، صراحتی می‌گوید: «من اگر مسبب آتش‌سوزی سینما رکس را معرفی کنم سرا آزاد می‌کنید؟» بازپرس قول می‌دهد و ابراهیم‌زاده هم اعتراف می‌کند و بازپرس هم «دستور جلب و دستگیری حسین تکبعلی‌زاده را... صادر می‌کند... حسین تکبعلی‌زاده در بازپرسی نحوه ارتکاب جرم را توضیح می‌دهد و با اقرار و اعتراف صریح اسامی دو نفر دیگر از همدستانش را می‌رگاند: فرج‌الله بذرکار و حیات» (بیشتر، ص ۹-۸).

xalvat.com

تکبعلی‌زاده کیست؟

او در دادگاه ویژه خود را معرفی می‌کند: «من معتاد به هروئین و حشیش و کارگر جوشکار بوده و دوافروشی می‌کردم. در محله ما با اصغر نوروزی آشنا شدم و توسط وی کم‌کم به جلسات درس قرآن که در مسجد تشکیل می‌شد راه پیدا کردم. بچه‌ها و دوستانم می‌گفتند که باید اعتیاد را ترک کنم» می‌پذیرد. به اصفهان می‌فرستندش. ترک اعتیاد می‌کند و به آبادان باز می‌گردد و فعالیت از سر می‌گیرد. با چهار نفر به نامهای محمود (یا محمد معروف به محمد زغی) و برادرش یدالله و فلاح و خرج یعنی فرج‌الله بذرکار (که صاحب دکه‌ای بود، است در بازار جمشیدیه آبادان و چه بسا حریق این بازار هم از همانجا شروع شده، شاید هم برای از میان بردن دلایل جرم!) «کتاب و نوار را به آبادان می‌آوردیم

و تکثیر می‌کردیم». پس از مدتی به «برادران» می‌گوید این کارها بیفایده است و خود را کنار می‌کشد. «این عمل من به دنبال کشتار... قم... صورت گرفت» (۱۹ دی ۱۳۵۶). «مجدداً به اصفهان بازگشتم و کار موادفروشی را دنبال کردم»... پس از چند روز (احتمالاً با توجه به قرائن چند ماه صحیح‌تر باشد) فلاح و یدالله به اصفهان آمدند که باید ترک اعتیاد کنی و به آبادان بازگردی. «در بیمارستان توابخشی اصفهان بستری شدم و اعتیاد را ترک کردم. بعداً چند کتاب و جزوه از دکتر شریعتی تهیه کردم و با اتوبوس عازم آبادان شدم... وقتی به محل رسیدم... رفتم خانه و بچه‌ها آمدند و گفتند: می‌خواهیم یک سینما را آتش بزنیم». ۲۸ مرداد ۱۳۵۶ است.

چهار شیشه کوچک تهیه می‌کنند و تینر در آنها می‌ریزند و به سینما سهیلا می‌روند و تینر را روی زمین در سالن انتظار می‌ریزند که چند نفر سر می‌رسند. «من صبر کردم تا آنها از آنجا خارج شوند، بعد کبریت زدم اما آتش نگرفت». جریان را به «بچه‌ها» می‌گوید که «چون تینر فوری بود، خشک شد و اثر نکرد». می‌آیند بیرون. می‌خواهند فرداشب، ۲۹ مرداد، دوباره آغاز کنند و این بار تینر را با روغن مخلوط کنند. فرج‌الله می‌رود و حدود ساعت هشت شب می‌آید با یک شیشه تینر که همین امشب «برویم و سینما را آتش بزنیم». من گفتم: باشد فردا. آنها تصمیم گرفتند که... کار را همان شب انجام دهند. من رفتم جگرکی محله‌مان تا شام بخورم... پس از صرف شام، فرج به هر کدام یک شیشه می‌دهد و چهار نفری تاکسی سوار می‌شوند و به سینما سهیلا می‌روند. گیشه بسته است و نمی‌توانند وارد شوند... در خیابان به راه می‌افتند. «خواستیم به طرف مرکز شهر برویم که فرج چشمش به سینما رکس افتاد...» (خلاصه اعترافات تکبعلی‌زاده در جلسه ۶ شهریور ۱۳۵۹ در دادگاه ویژه، اطلاعات شماره ۱۶۲۲۵ به نقل از تهمروز، شماره ۲۷۸، ۲۸ مرداد ۱۳۷۲).

xalvat.com

پس از پایان «کار» تکبعلی‌زاده تا روز هفتم در آبادان است. بعد می‌رود اصفهان و دو سه روز بعد به آبادان بازمی‌گردد. «ضمن یک دعوا به یازداشتگاه» می‌افتد و از آنجا فرار می‌کند «چند روزی به بندرعباس» می‌رود. «قبل از صدمین روز فاجعه» (یعنی در اوایل آذر و چه بسا حدود اوایل محرم آن سال که ۲۱ آذر آغاز شد) به آبادان می‌آید. «در خانه نشسته بودم که مأموران آمدند و مرا دستگیر کردند (به نوشته انقلاب اسلامی، شماره ۱۰۹، قرار بازداشت او در ۴ دی ماه ۱۳۵۷ صادر شده است) و به زندان انداختند. در زندان بودم تا اینکه انقلاب پیروز شد و زندانها باز شدند (۲۳ بهمن) من هم آزاد شدم و به اصفهان رفتم. چند روز بعد به تهران آمدم و امام در مدرسه علوی بود. به آنجا رفتم تا خود را معرفی کنم. اما شلوغ بود و نتوانستم. دوباره برگشتم به اصفهان و خواستم بیایم آبادان و خودم را معرفی کنم. در اندیمشک اتوبوس توقف کرد و من یک مجله جوانان خریدم. وقتی مجله را ورق زدم عکس را دیدم که چاپ شده و زیرش نوشته بود چنایتکار ساواک از زندان گریخت و ما عکس قاتل فراری را چاپ می‌کنیم که هر کس او را دید معرفی کند» (اطلاعات، به نقل از تهمروز، یادشده). در آبادان به خانه آقای رشیدبان که «الان نماینده»

مجلس شورای اسلامی است» می‌رود و خود را معرفی می‌کند. رشیدیان با اشاره به خشم مردم، از او می‌خواهد که مدتی در منزل مادرش بماند تا چاره‌ای بیندیشند و بالاخره او را به کمیته ۴۸ می‌خواهند که کیاوش، قزماندار وقت آبادان و نماینده فعلی مجلس شورای اسلامی و جمعی دیگر هم هستند. ساعت ده شب او را تحویل کمیته می‌دهند و پس از مدتی با هواپیما به تهران می‌فرستند و در کاخ نخست‌وزیری با صباغیان ملاقات می‌کند و جریان را به او می‌گوید. صباغیان اول می‌گوید که با بازرگان صحبت می‌کنم و بعد هم می‌آید و می‌گوید که «فعلاً بروم تا در وقت مناسب از طریق رادیو و تلویزیون احضارم کنند. به اصفهان بازگشتم ... سه بار به صباغیان تلگراف زدم که جوابی نیامد». به منزل آیت‌الله طاهری می‌رود و از او کمک می‌خواهد و بعد هم به منزل آیت‌الله خادمی می‌رود. این یک هم می‌گوید کاری از من ساخته نیست. به قم می‌رود تا با امام ملاقات کند. نامه‌ای به دفتر او می‌نویسد و «جواب داده شد که به شهرم برگردم. اما من ایستادم و بالاخره جلوی آقای داور دوست را گرفتم و خودم را معرفی کردم و گفتم یا مرا به زندان بفرستید یا با یک گلوله خلاصم کنید ...» و داور دوست شرحی زیر نامه او می‌نویسد و او را راهی آبادان می‌کند. به خانه مادرش که می‌رسد «مأموران به اتفاق چند تن از خانواده‌های شهدا به خانه آمدند و مرا دستگیر کردند» (همانجا).

www.xalvat.com

این شرح صاف و صوف شده اظهارات تکبعلی زاده است. به این ترتیب است که هیچ معلوم نیست چرا او مرتب به اصفهان رفته و در اصفهان چه می‌کرده؟ این چرایی را توضیحات **انقلاب اسلامی** روشن می‌کند: در واقع رشیدیان او را به اصفهان می‌فرستاد تا «با علی‌اکبر پرورش و گروهی که در اطراف او فعالیت مخفی» می‌کردند تماس بگیرد و سپس به قصد ایجاد آتش‌سوزی در شهرهای خوزستان به اهواز و سپس به آبادان باز می‌گردد. او نه تنها با علی‌اکبر پرورش، که با خانه آیت‌الله خادمی هم رفت و آمد داشته است و از جمله گروه تحصن‌کنندگان در منزل او هم بوده است. تکبعلی زاده که پس از پیروزی انقلاب «دوباره معتاد شده بود» همه جا، چه در اصفهان و چه در آبادان از نقش خود در آتش‌سوزی سخن می‌گفت، و هم در ستاد دفاع شهری اصفهان که زیر نظر علی‌اکبر پرورش کار می‌کرد و هم در کمیته آبادان بسیاری از این امر مطلع بودند (**انقلاب اسلامی**،

۱۳۹۹، ص ۸۰).

در آن زمان تکبعلی زاده هم به مجله **اطلاعات جوانان** نامه اعتراضی می‌نویسد و هم همچنان که می‌گوید به آیت‌الله خمینی در قم (یعنی در زمستان ۱۳۵۸). این دو نامه را خانواده‌های شهدا در یکی از مصاحبه‌هایی که به هنگام تحصن خود در اداره دارایی آبادان برگزار کردند منتشر نمودند (نگه بهکار، ویژه‌نامه سالگرد فاجعه سینما رکس، ۲۵ مرداد ۱۳۵۹). وی در پایان نامه خود به مجله **اطلاعات جوانان**، به اعتراض می‌نویسد: «باید در آخر یادآوری کنم که من با پیروزی اولیه انقلاب اسلامی‌مان قصد رفتن به فلسطین را داشتم که متأسفانه با این کار جالب و ماجراجویانه شما می‌بایست مدتی انتظار بکشم». تحصن‌کنندگان به درستی می‌پرسند: «چه کسانی مندمات رفتن تکبعلی زاده را به فلسطین

فراهم کرده‌اند؟»

متن نامه او به دفتر امام خمینی در قم چنین است: (احتمالاً تاریخ نامه درست نیست، چرا که اول خرداد ۱۳۵۹ پنجشنبه است نه شنبه و تحصن بازماندگان هم از ۲۹ فروردین آغاز شده است):
«بسم الله قاص»

من حسین ت. یحی از فرزندان جانباز اسلام که بیگناه و طبق یک توطئه حساب شده در معرض اتهام آدم‌سوزی سینما رکس آبادان قرار گرفته‌ام و عکسم را هم در مجله جوانان چاپ کرده‌اند... و اینکه که به خواست پروردگار بلندمرتبه و قیام تمام اقشار ملت، طاغوت نابود شده و اسلام چهره پیروزمند و عدالت‌پرور خود را نشان داده است. من که قرار بود از سوی روحانیت مبارز این مأموریت چندش‌آور را به عهده داشته باشم اینک با تغییر رژیم خودکامه محمدرضایی به جمهوری رهانیبخش اسلامی، ساواکی معرفی شده‌ام. اینک با این وضعی که برابم پیش آمده نمی‌توانم برای اسرار معاش خود و خانواده‌ام اقدام به کار کردن کنم و نه می‌توانم در جلسات تشریحش روشنگرانه آیات عظام و برادران سخنور حاضر شوم. از آن رهبر آگاه و پدر مهربان و دلسوز تقاضا دارم که ترتیبی دهید که هرچه زودتر به کارم رسیدگی شود.»

در زیر نامه پاسخ دفتر خمینی نوشته شده است:

«بسمه تعالی آقای حسین ت. درباره مطالب فوق به خدمت حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای جمی که از روحانیون مبارز و متعهد و مسئول آبادان است مراجعه کنید و مطمئن باشید در پیشگاه عدل الهی در صورت آلوده نبودن به این گناه نجات خواهید یافت. سه شنبه ۵۹/۳/۱ (بیکار، ویژه نامه سالگرد فاجعه سینما رکس آبادان، ۲۵ مرداد ۵۹، ص. ۵).

xalvat.com

بازماندگان شهدا

بازماندگان شهدا نیز در این مدت بیکار نماندند و از همان آغاز سرسختانه خواستار رسیدگی به این فاجعه شدند. در ۱۰ اسفند ۱۳۵۷، کیهان می‌نویسد که یکی از ایشان که پنج فرزند خود را در سنما رکس از دست داده است «روز گذشته با تعیین وقت قبل به حضور» آیت‌الله خمینی «رسید و با ارائه نامه‌ای از سوی کلیه بازماندگان درخواست کرد تا هرچه زودتر مسببین این واقعه به سزای اعمالشان برسند».

در نهم مهرماه ۱۳۵۸، در عید میلاد امام هشتم شیعیان، هیئتی مرکب از ۲۵ نفر از بازماندگان به دیدار خمینی می‌روند: «همه ما دست آقا را بوسیدیم. گفتیم ما قاتلین بچه‌هایمان را می‌خواهیم. گفت خوب، بروید. تا سه مرتبه گفتیم. گفت بروید که رسیدگی می‌کنیم. به قدوسی می‌گویم که به پرونده‌تان رسیدگی کند» (بیکار، یادشده، ص. ۹).
این اقدامات چندان فایده‌ای ندارد. دست به دامان شیخ علی تهرانی می‌شوند. وی می‌گوید «من آماده‌ام اما باید به من حکمی بدهند تا به پرونده رسیدگی کنم. و حکمی نمی‌آید» (هماتجا).

خانواده‌ها و بازماندگان فاجعه سینما رکس از دادخواهی و اعتراض باز نمی‌ایستند و با وجود سکوت و بی‌اعتنایی و مخالفت اولیای امور، بالاخره در روز جمعه ۲۹ فروردین ۵۹، با صدور اطلاعیه‌ای آغاز یک تحصن سه روزه را اعلام می‌کنند. در این اطلاعیه تصریح شده

که چنانچه به خواسته‌هایشان رسیدگی نشود تحصن را تا رسیدن به نتیجه قطعی ادامه خواهند داد. و این چنین بود این تحصن تا ۱۶ مرداد ماه به طول انجامید. خانواده‌ها در آغاز تحصن خواسته‌های خود را چنین اعلام کردند:

۱- اعزام بازپرس ویژه برای رسیدگی به پرونده فاجعه سینما رکس آبادان و تشکیل سرپه سرپه دادگاه علنی.

2- اعلام خواسته‌های بازماندگان از رادیو و تلویزیون سراسری.

3- طرح خواسته‌های بازماندگان در حضور بازپرس ویژه و پخش آن از رادیو و تلویزیون سراسری.

درست دو روز بعد از آغاز تحصن، آقای آذری قمی بازماندگان را به لقب رایج «ضدانقلاب» مفتخر نمود! روز اول اردیبهشت مأموران شهرتانی که حفاظت از محل تحصن را به عهده داشتند، بطور ناگهانی و بطوری که بعداً روشن شد، به دستور آذری قمی، محل را ترک گفتند (ویژه‌نامه پیکار به مناسبت سالگرد فاجعه سینما رکس آبادان، شنبه ۲۵ مرداد ۱۳۵۹، ص ۲). با همه این، تحصن ادامه پیدا می‌کند. ۱۲ روز بعد، دولت که برای تعقیب پرونده این آتش‌سوزی تحت فشار قرار گرفته بود، به ناچار هیئتی را برای بررسی پرونده به آبادان می‌فرستد. این هیئت کار خود را پشت درهای بسته و بدون تماس با خانواده‌ها انجام داد. این امر مورد اعتراض خانواده‌ها قرار گرفت. متحصنین در اعلامیه شماره ۷ خود در ۹ اردیبهشت ۵۹ اعلام کردند که هیئت حاکمه از روشن شدن ماجرای سینما رکس می‌هراسد. روزهای پنجشنبه ۲۲ و جمعه ۲۳ خرداد ۵۹ دسته‌های چماقدار حزب الهی برای برهم زدن تحصن به متحصنین حمله می‌کنند (ویژه‌نامه پیکار، ۲۵ مرداد ۵۹، ص ۳).

«تحصن در میان جوی از توطئه، تحریک و دروغ‌پراکنی هیئت حاکمه علیه بازماندگان از یکطرف و حمایت بیدریغ مردم و نیروهای انقلابی از طرف دیگر، ادامه پیدا می‌کند. طی این مدت هیئت حاکمه می‌کوشد تا فاجعه سینما رکس را در حسین تکبیل‌زاده که همراه سه نفر دیگر (این سه تن خود نیز در آتش سوختند) خلاصه کند ولی بازماندگان که به خوبی دستهای نیرومندی را در پشت سر تکبیل‌زاده حس می‌کنند، خواهان افشاء و محاکمه کلیه افرادی هستند که تکبیل‌زاده یکی از آنها و عامل مستقیم آتش زدن سینما بوده است. جالب اینکه شخص اخیر خود بارها خواسته است که همه حقایق و از جمله اسامی عوامل پشت پرده این فاجعه را در يك دادگاه علنی در اختیار عموم ملت قرار دهد. لکن مسئولان مملکتی از ترس افشا شدن توطئه‌گران و طراحان اصلی فاجعه، نه تنها با تشکیل چنین دادگاهی به شدت مخالفند بلکه مانع از آن می‌شوند که حسین تکبیل‌زاده با هیچ فردی ملاقات نماید! سخنرانی‌هایی که در مساجد و یا رادیو و تلویزیون آبادان می‌شود بخوبی بیانگر هراس رژیم از افشای چهره جنایتکاران است. به عنوان نمونه آقای کرامی یکی از وعاظ شهر در يك سخنرانی در حسینیه اصفهانیها که در تاریخ نهم خرداد ۵۹ ایراد کرد، آشکارا به مخالفت با تشکیل دادگاه علنی پرداخت.» (پیشین، ص ۳).

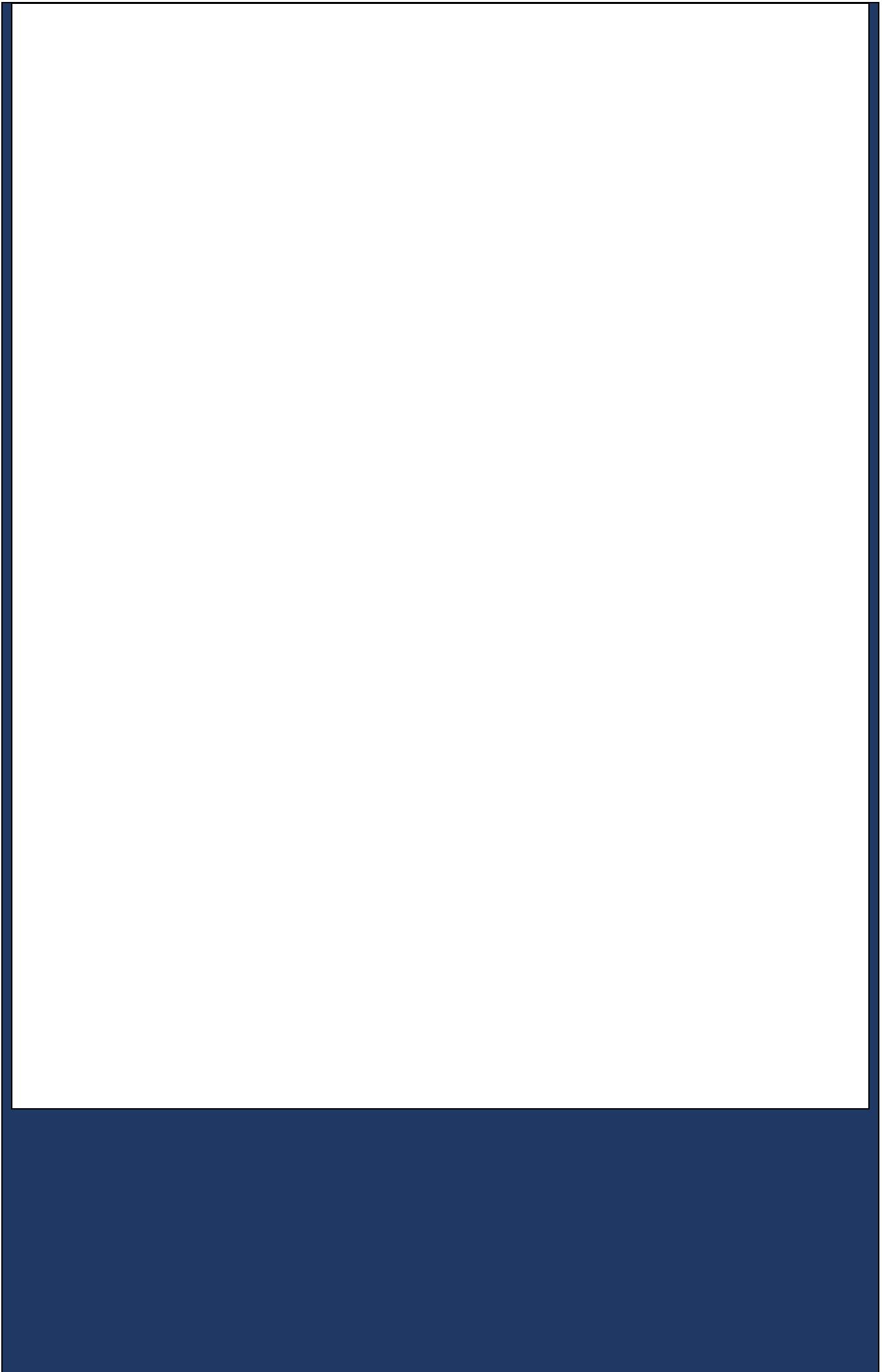
در تمام آن ماهها، جو شهر آبادان متشنج بود؛ تحصن خانواده‌ها و بستگان قربانیان آتش‌سوزی به کرات مورد حمله حزب الله قرار می‌گرفت، تظاهرات نیروهای سیاسی جریان داشت و تبلیغات رژیم اسلامی علیه همه آنها، استمرار داشت. در زمان برگزاری دادگاه سه ماه از شروع تحصن خانواده‌ها می‌گذشت و آنها مدام مورد حمله بودند و علیه ایشان مرتب تبلیغات می‌شد. مجموعه‌ای از این خبرها را در نشریه پیکار، سال دوم، شماره ۶۷، دوشنبه ۲۰ مرداد، ویژه نامه سالگرد فاجعه سینما رکس آبادان، ۲۵ مرداد، و شماره ۶۸، ۲۷ مرداد ۵۹ می‌خوانیم:

- ساعت ۱/۵ باعداد شنبه یازدهم مرداد ۵۹، پاسداران به اداره دارایی آبادان، محل تحصن خانواده‌های قربانیان فاجعه، حمله می‌کنند، به سرپرستی حجت‌الاسلام طباطبایی حاکم شرع آبادان. یکی از افراد با دیدن این وضع دیگران را بیدار می‌کند و بین متحصنین و پاسداران زد و خورد پیش می‌آید و چندین نفر مجروح می‌شوند. بعد پاسداران این افراد را سوار مینی‌بوسهایی که در محل آماده بود می‌کنند و در بیابانهای اطراف آبادان پیاده می‌کنند. بچه دوساله‌ای را با اسلحه تهدید می‌کنند و یکنفر را هم تا صبح در شهرانی توقیف می‌کنند.

بازماندگان، صبح در خیابانهای آبادان راهپیمایی می‌کنند و با دادن شعار و توضیحات مردم دیگر را از ماجرا با خبر می‌کنند و مجدداً جلوی اداره دارایی جمع می‌شوند. پاسداران باز به آنها حمله کرده و با پرتاب گاز اشک‌آور آنها را متفرق می‌کنند.

غروب همان روز، خانواده‌های بازماندگان پس از تجمع در مقابل سینما متروپل آبادان دست به راهپیمایی اعتراضی علیه این حمله زدند. در خیابان شهدای سینما رکس، عده‌ای تحت حمایت پاسداران، به آنها حمله کردند. زد و خورد در گرفت و عده‌ای مجروح و دستگیر شدند. راهپیمایی و تظاهرات در سطح شهر گسترده شد. مردم شهر نیز با تظاهرکنندگان همراه شدند. شعارهای تظاهرات چنین بود: «پرونده سینما رکس افشا باید گردد»، «رژیم، نامی برای سرکوب، نامی برای سرپوش»، «سینما رکس، توطئه ارتجاع - حمایت از بازمانده حمایت از انقلاب».

صبح روز بعد، ۱۲ مرداد باز هم بازماندگان و گروه وسیعی از اهالی شهر در کورستان شهر بر سر مزار سوختگان سینما رکس تجمع کردند و دست به سخنرانی و تظاهرات زدند. در ۲۷ مرداد ۵۹، به مناسبت دومین سالگرد فاجعه سینما رکس، تظاهراتی در استادبوم تختی کوی کارگر آبادان از طرف نیروهای چپ و مترقی و بازماندگان فاجعه صورت گرفت با شعارهایی مانند: «حمله به بازماندگان محکوم است، دادگاه فرمایشی محکوم است». فردای آن روز، ۲۸ مرداد، به دعوت «جامعه روحانیت» و «نهادهای انقلابی» آبادان عده‌ای با شعارهایی نظیر: «ای مادر داغ‌دیده پیکاری دشمن توست - شهید سینما رکس جای تو در قلب ماست - آمریکا آمریکا دشمن خونخوار ماست» در شهر به راه می‌افتند. عصر ۲۹ مرداد ۵۹، چهارشنبه، سپاه پاسداران محل استقرار مجاهدین، پیکار، رزمندگان و سایر گروهها را جمع کرد و فعالیت آنها را ممنوع کرد تا زمینه دلخواه برای



بود، دارند در اختیار دادستانی بگذارند. متهمان عبارت بودند از: ۲۵ نفر از مأمورین شهرانی و ساواک، رؤسای ادارات و مقامات مختلف آبادان، صاحب و مدیر سینما رکس، در مجموع ۳۶ نفر. همچنین خواسته شد هر کس هر اطلاعی دربارهٔ دیگر کارمندان سازمان آب، آتش‌نشانی، شهرانی و ساواک آبادان دارد، به دادستانی بدهد. اسامی اعلام شده عبارت بود از: حسین تکبعلی زاده - سررتیب علی‌اصغر رذیعی، رئیس ساواک خوزستان - سررتیب رضا رزمی، رئیس شهرانی آبادان (فراری) - سرهنگ محمدعلی امینی، معاون شهرانی آبادان - ستوان بهمنی افسر کلانتری مرکز - سرهنگ اردشیر بیات، رئیس سابق پلیس آبادان - مسعود حنیف، رئیس کلانتری مرکز در شب حادثه - سرگرد امینی آل‌آقا، افسر ضدخرابکاری و رئیس ادارهٔ اطلاعات شهرانی - سرپاسپان میراحمدی - سرپاسپان فاتح دریس - ستوان احمایی - علی نادری، صاحب سینما - حمید پایدان، سرایدار سینما - اسفندیار رضانی، مدیر سینما - عبدالحسین قربانی، رئیس آتش‌نشانی - جبار اصل، معاون آتش‌نشانی - جوکار، تلفنچی آتش‌نشانی، شامری، کارمند آتش‌نشانی - عبدالصادق عوادی زاده، کارمند آتش‌نشانی - علیرضا حاج خدابخشی، کارمند آتش‌نشانی - ابراهیم اولیس پور، کارمند سازمان دفاع غیرنظامی - غلامرضا قهرمانی، کارمند سازمان دفاع غیرنظامی - بیژن صالحی، شهردار (فراری) - محمد زمردیان، رئیس فرهنگ و هنر - سیدجلال سعیدنیا، فرماندار - سعدی بابک جلیل‌افشار، عضو کمیتهٔ ضدخرابکاری - محمدحسن ناصری معروف به عضدی، عضو کمیتهٔ ضدخرابکاری (فراری) - نوذری معروف به رسولی، عضو کمیتهٔ ضدخرابکاری (فراری) - فرج‌الله مجتهدی، کارمند ساواک (غایب) - سرهنگ تیموری وثوقی - مهدی کمال‌الدین عزیززی، رئیس ادارهٔ آب آبادان (فراری).

جلسات دادگاه در سالن سینما تاج که مخصوص کارکنان صنعت نفت است تشکیل می‌شود و به خواست و اصرار مردم و خانواده‌های قربانیان، محاکمه بطور علنی صورت می‌گیرد. البته برای شرکت در جلسات باید قبلاً کارت ورود مخصوصی را با دادن عکس و مشخصات کامل به دست آورد. جلسات مستقیماً از شبکهٔ تلویزیونی آبادان پخش می‌شود.

اولین جلسهٔ دادگاه روز دوشنبه دوم شهریور ۵۹ تشکیل شد. دادستان در کیفرخواست چند صفحه‌ای خود خواهان اشد مجازات یعنی اعدام متهمان شد. و بعد رئیس دادگاه حسین تکبعلی زاده، متهم ردیف اول، را احضار کرد. او بعد از معرفی خود به شرح چگونگی آتش زدن سینما پرداخت (به نقل از: **مسبب واقعهٔ فاجعهٔ هولناک سینما رکس آبادان چه کسانی هستند؟** ص ۱۲):

من و فرج‌الله بذرکار و حیات در جلساتی که در مسجد قدس (فرج‌آباد سابق) با آقای محمد رشیدیان، ابوالپور و عبدالله لرقبا داشتیم، صحبت می‌کردیم و قرار شد دست به کارهایی بزنیم. رشیدیان آموزگار بود و بعد از انقلاب اسلامی، نمایندهٔ مجلس شد. محمود ابوالپور دانشجوی سابق دانشکدهٔ نفت و رئیس آموزش و پرورش آبادان بعد از انقلاب، عبدالله لرقبا عضو انجمن اسلامی فرودگاه آبادان، و هر سه از فعالان محافل مذهبی آبادان بویژه حسینیهٔ اصفهانها و مسجد قدس بودند. چند جلسه هم در «سیک لین» به منزل رشیدیان رفتیم. چون ما با رژیم شاه مخالف بودیم، می‌بایست کارهایی می‌کردیم. به اتفاق فرج‌الله بذرکار و

حیات، مدتی قبل از آتش‌سوزی سینما رکس با مقداری بنزین سوخت هواپیما که عبدالله لرقبا برای ما تهیه کرده بود به محل دفتر حزب رستاخیز که از مدتها قبل تعطیل بود رفتیم و با شکستن پنجره دفتر حزب بنزین را به داخل آن ریختیم و آتجا را به آتش کشیدیم. چون دفتر خالی و کسی هم در آن نبود و وسایل چندانی هم نداشت حریق زود خاموش گردید و سر و صدای آنچنانی هم در شهر ایجاد نکرد. هیچکس متوجه ما نشد و از آتجا دور شدیم. بعد از این کار تصمیم گرفتیم کاری کنیم که سر و صدای زیادی به همراه داشته باشد. ما می‌خواستیم کاری کنیم که مردم به خیابانها کشیده شوند. تا آنوقت در آبادان خبری از تظاهرات نبود. در جلساتی که مجدداً در مسجد قدس با آقای رشیدیان، ابوالپور و عبدالله لرقبا داشتیم. قرار بر این شد که در یکی از سینماهای آبادان حریق ایجاد کنیم. بار اول سینما سهیلا را انتخاب کردیم. بعد از ارزیابی از موقعیت آتجا به دلایل زیر نقشه خود را عمل نمودیم: اولاً وجود درهای اضطراری در دو طرف سالن اصلی که به آسانی راه گریز به خیابانهای اطراف را داشت. و ثانیاً بونه سینما طوری قرار گرفته بود که کارکنان بوفه، قسمت جلو را می‌دیدند و در ضلع دیگر باجه فروش بلیت و سنسور ورود و کنترل بلیت به راحتی توقف ما را برای انجام کار می‌دیدند و در داخل سالن نمایش در حضور تماشاچیان نیز امکان ایجاد حریق نبود. زیرا با اولین شعله آتش همه تماشاچیان متوجه می‌شدند و می‌توانستند از سالن به راهروها و از آنجا خود را به بیرون سینما برسانند و حریق به موقع خاموش شود و ما هم دستگیر شویم. در نتیجه بدون اینکه کاری انجام گیرد، هر يك از ما با در دست داشتن پاکتی که ظاهراً آنرا به صورت مواد خوردنی و یا پسته و نوشابه در دست گرفته بودیم، در پایان فیلم از سینما خارج شدیم. بعد از این عدم موفقیت سینما رکس را ارزیابی کرده و تصمیم گرفتیم نقشه خود را در آتجا پیاده کنیم.

salvat.com

«شاهد نزدیک»، نویسنده: جزوه «مسئله‌ها و اوضاع فاجعه...»، سینما رکس را چنین

توصیف می‌کند:

سینما رکس در بالکن يك پاساژ بزرگ مربع شکل، در مرکز شهر، قرار داشت. این پاساژ دارای تعداد زیادی مغازه لوکس فروشی و قروشگاههای دیگر بود و از چهار طرف به کوچه و خیابان راه داشت. در اصلی سینما در خیابان شهرداری باز می‌شد. در واقع یکی از مغازه‌های پاساژ را به صورت در اصلی سینما درآورده بودند. باجه فروش بلیت و متصدی کنترل بلیتها برای ورود به سینما در همین قسمت در پاتین ر طبقه همکف قرار داشت و مشتریها از پلکانی که از همینجا شروع می‌شد به راهرو طبقه بالا می‌رفتند و وارد سالن سینما می‌شدند. این راهرو در بالا به صورت گالری بود و تعدادی نیمکت هم در آن قرار داشت. در همین ضلع که در امتداد پلکان بود در دو به سالن باز می‌شد و در ضلع دیگر که قسمت عقب سالن را تشکیل می‌داد، يك در نزدیک اتاق آپارات وجود داشت. هر سه این درها در راهروهایی که به صورت گالری بود باز می‌شد. علاوه بر در اصلی سینما، يك در کوچک به عنوان در خروج اضطراری سینما در پشت پاساژ به يك پلکان به خیابان وصل می‌شد که معمولاً قفل بود و مورد استفاده قرار نمی‌گرفت. دیوارهای سینما کم قطر ولی بسیار محکم بود. دیوارها پوشش بیونلیت داشت و تزئینات داخل سالن از چوب بود. چند کولر گازی و آبی در اطراف سالن تعبیه شده و هوا را خنک می‌کرد.

و بعد به نقل اظهارات حسین تکمیل‌زاده در دادگاه ادامه می‌دهد:

برنامه سینما رکس فیلم گورنرها بود. من و فرج‌الله بذرکار و حیات با شیشه و قوطی حاوی بنزین که هر کدام از ما آنها را در پاکت بزرگی گذاشته بودیم و از قبل عبدالله لرقبا آنرا تهیه کرده بود، روانه سینما رکس شدیم. حیات رفت و از باجه فروش بلیت برای هر سه ما بلیت خرید و ما وارد سالن سینما شدیم و هر کدام روی يك صندلی نشستیم. هنوز نیمی از ستانس

اول نگذشته بود که من و فرج‌الله با فاصله کوتاهی از جایمان بلند شدیم و به طرف توالث رفتیم. در آنجا با هم صحبت کردیم. تماشاچیان غرق تماشای فیلم بودند. در راهرو کسی نبود. (حسین هنگام تشریح این قسمت به شدت به گریه می‌افتد) ما بنزینها را به روی درهایی که در راهرو قرار داشت و راه اصلی سالن بود ریختیم و خیلی سریع فرج در پشت سالن را به آتش کشیدیم و من هم دو در دیگر را که در یکطرف سالن قرار داشت به آتش کشیدیم. در اصلی سینما باز بود. موقعی که از پلکان پائین می‌آمدیم کسی متوجه ما نشد. ما خود را به خیابان رساندیم و من دیگر حیات را ندیدم.

در اینجا دادگاه یکی از کارکنان سینما را به جایگاه شهود احضار کرد. او گفت: من از سینما بیرون آمده بودم و موقعی که با سر و صدای آتش‌سوزی به طرف سینما برگشتم با مسئول نظافت سینما برخورد کردم. ما سعی کردیم از کیسول اطفای حریق که در آنجا بود استفاده کنیم اما طریقه به کارگیری آنرا نمی‌دانستیم. آتش زیاده می‌کشید و ما هم بناچار پائین آمدیم»

این کارگر در جواب رئیس دادگاه گفت: «من به قهوه‌خانه‌ای که در همان نزدیکی بود، رفته بودم. موقعی که برگشتم آتش همه جا را گرفته بود» (مسئله واقعی فاجعه ...)

از بین بقیه کارکنان سینما، متصدی فروش بلیت، دقایقی بعد از شروع ستانس آخر و تحویل پول حاصل از فروش آن شب به مدیر سینما، به خانه‌اش رفته بود. آپاراتچی و یک کارگر دیگر سینما جزو قربانیان جنایت بودند.

xalvat.com

شهود دیگر

رئیس دادگاه از سه افسر شهربانی و مأمورین آتش‌نشانی سئوالاتی می‌کند. هر یک از آنها از تلاش خود برای خاموش کردن آتش و نجات محاصره شدگان در آتش، حرف زدند و بعد از آن نوبت به عبدالله لرقبا و محمود ابوالپور رسید. این دو نفر در جایگاه شهود، و نه در جایگاه متهمان و شرکای جرم، به عنوان افرادی مؤمن به انقلاب اسلامی که هدفشان مبارزه با رژیم بوده سوگند خوردند و حرفهای تکبعلی‌زاده و ارتباط خود را با عاملان حریق تأیید کردند اما محمد رشیدیان (آموزگار سابق و در آن زمان نماینده مجلس اسلامی) که از طراحان اصلی این فاجعه بود، هیچگاه، حتی به عنوان شاهد، به دادگاه احضار نشد. حجت‌الاسلام موسوی تهریزی گفت: «چون ایشان به کار مهمی مشغول است، ما تلفنی از ایشان سئوال کرده‌ایم، و اگر لازم شد از او دعوت می‌کنیم به اینجا بیاید.» و البته این ضرورت تا پایان دادگاه نیز احساس نشد!

حرفهای تکبعلی‌زاده در ۱۶ جلسه دادگاه مسایل بسیاری را روشن کرد. هرچند که مقامات دادگاه و مسئولان مملکتی به انحاء مختلف سعی می‌کردند او را از گفتن حقایق و بردن نام اشخاص برحذر دارند، با اینهمه حقایق بسیاری که از زبان او بیان شد، عاملان و آمران این فاجعه تکانه‌دهنده را به مردم شناساند. در جریان این بازپرسیها معلوم شد که: «مدت هشت ماه بعد از آتش زدن سینما که پنج ماه آن را باید قبل و بقیه را بعد از انقلاب به حساب آورد، حسین تکبعلی‌زاده با مسئولان جدید مملکت در ارتباط بوده است. ابتدا قرار بود به خارج از کشور فرستاده شود. برای همین، به اتفاق یک پاسدار به نام حبیب‌الله

بازیار که او هم به دادگاه احضار شد، به اصفهان می‌رود، با دفتر آیت‌الله خادمی و آیت‌الله طاهری تماسهایی می‌گیرد و از آنجا به اتفاق همان پاسدار به تهران و به دفتر کار هاشم صباغیان می‌روند. البته همه این مسایل در دادگاه سر بسته و مبهم بیان می‌شود. رئیس دادگاه و پاسدار همراه تکبعلی زاده سعی کردند وانمود کنند که او فردی بیکار و نیازمند بوده و آنها می‌خواسته‌اند به او کمک کنند و از فعالیت‌های او اطلاعی نداشته‌اند. در جریان دادگاه رابطه محمد رشیدیان، از طراحان اصلی این جنایت، با محمد کیارش آموزگار فقه و عربی در زمان شاه و نماینده اهواز در مجلس بعد از انقلاب، مشخص می‌شود، و اینکه رشیدیان کمیته شماره ۴۸ انقلاب را در مقر فرماندار نظامی سابق تشکیل می‌دهد. همچنین روشن می‌شود که رئیس دادگاه یعنی موسوی تبریزی در همان ماه‌های اول انقلاب در ارتباط با افراد نامبرده به تأسیس حزب جمهوری اسلامی در اهواز می‌پردازد. همه شواهد مطرح شده در دادگاه نشان می‌دهد که این افراد در روزهای آتش‌سوزی با هم در ارتباط بوده‌اند و بعد از انقلاب و در جریان تشکیل دادگاه ویژه سینما رکس توطئه‌گران و برنامه‌ریزان این آدم‌سوزی پستها و مشاغل مهم مملکتی را اشغال کرده بودند.

در گزارش شاهد نزدیک قاجعه سینما رکس، که در *انقلاب اسلامی* در هجرت هم چاپ شده است، روابط دست‌اندرکاران این حوادث و مجریان آن، در دوران قبل از انقلاب با هم، با ساواک، با محافل مذهبی و... شرح داده می‌شود. او می‌نویسد که رئیس دادگاه و دیگر دست‌اندرکاران سعی می‌کردند گناه این جنایت را به گردن ساواک و موجوداتی موهوم بیندازند. رئیس دادگاه که نمی‌توانست نشستها و جلسات و برنامه‌ریزی‌هایی را که حسین تکبعلی زاده در دادگاه عنوان کرده بود، تکذیب کند، عاملین اصلی را تبرئه کرد. او گفت آقای رشیدیان چون آموزگار بود، این طرح را با یکی از شاگردانش به نام میرسفیانی در میان گذاشته و همو بوده که موضوع را در اختیار ساواک قرار داده و ساواک از این موضوع آگاه بوده و طرح را در ابعاد وسیع اجرا کرده است!

salvat.com

در آن هنگام، می‌گفتند سرتیپ رضا رزمی رئیس شهرانی وقت، عامل آتش زدن سینما بوده است، می‌گفتند او درهای سینما را زنجیر کرده و کسانی را که می‌خواسته‌اند از ساختمان بیرون بیاهند به دورن رانده است و در تأیید این حرف، شهادی هم درست کردند به نام علی محمدی، متولی مسجد اصفهانها که گفت: «من خودم زنجیر را روی در سینما دیدم و می‌خواستم با ماشین به در بکوبم و آنرا خراب کنم اما مأمورین شهرانی نگذاشتند.» در حالیکه در دادگاه شاهدان واقعی ماجرا خلاف این را شهادت دادند. در گزارش شاهد عینی می‌خوانیم: «شهناز قنبری یکی از افرادی که در اولین لحظه حریق به داخل راهرو رسیده بود در دادگاه گفت من از در اصلی سینما بیرون آمدم و در سینما با زنجیر بسته نبود. مرد دیگری نیز که کودک خردسالش را در آن لحظه به دستشویی برده بود با دیدن شعله‌های آتش خود و فرزندش را از در اصلی سینما به بیرون رسانده بود، همینگونه شهادت داد. صرافعی بازپرس دادسرای آبادان نیز که همان شب گذارش به خبایان شهرداری افتاده بود

و در لحظات اول حادثه به جلو سینما رکس می‌رسد در دادگاه سوگند خورد و گفت موقعی که من رسیدم زنجیری روی در سینما نبود. شاهد دیگر، جوانی بود که خود را از پنجره دستشویی سینما به خیابان انداخته و پایش هم شکسته بود، گواهی داد که چون شعله‌های آتش از توی راهرو زبانه می‌کشید، خودم را به خیابان انداختم.

xalvat.com

پایان کار دادگاه

سرانجام دادگاهی که تمام اعضای هیئت رئیسه و دادرسان و رئیس دادگاه و دادستان آن در وجود دو نفر، حجت‌الاسلام موسوی تبریزی و یکنفر دیگر، خلاصه می‌شد متهمان را محاکمه و محکوم کرد. متهمان این دادگاه نه وکیل مدافع داشتند و نه هیئت داوران که درباره جرمشان داوری کند. تمام ایران چشم به این دادگاه دوخته بود تا شاید مجرمان واقعی را بشناسد، و دادگاه در میان بهت و حیرت همگانی از اینهمه بیعدالتی، بعد از چهارده جلسه، رأی خود را صادر کرد (۱۵ شهریور). شش نفر از متهمین به مرگ و بقیه به حبسهای گوناگون محکوم شدند. اعدام شدگان:

- ۱- حسین تکبعلی‌زاده، متهم ردیف اول که به اعتراف خودش یکی از عاملین آتش‌سوزی بود. او در دادگاه جسارت زیادی به خرج داد و حقایق بسیاری را بیان کرد.
- ۲- ستوان بهمنی افسر شهرانی آبادان. او چند روز قبل از واقعه به مرخصی رفته و همان روز به آبادان بازگشته و هنوز هم در مرخصی بود. او در خانه‌اش بود که یکی از مأموران اداره راهنمایی و رانندگی از جریان باخبرش می‌کند. ستوان بهمنی خود را به محل سینما و به جمع مأموران شهرانی می‌رساند و همراه دیگر مأموران شهرانی و آتش‌نشانی سعی می‌کنند آتش را مهار کنند. موسوی تبریزی در دادگاه تأکید می‌کرد که مرخصی رفتن ستوان بهمنی در این مدت و آمدنش در همان روز با نقشه قبلی بوده؛ نویسنده مسببین واقعی...» «مدتی بعد از واقعه سینما رکس، حجت‌الاسلام موسوی تبریزی در مسجد اصفهانیه‌های آبادان به منبر رفته بود. در پایان سخنرانی و موقع خارج شدن از مسجد سوار بر ترک موتور سواری می‌شود، عبا و عمامه‌اش را در دست می‌گیرد و به طرف خرمشهر حرکت می‌کنند. در بین راه، نزدیک فرودگاه، ستوان بهمنی به آنها دستور توقف می‌دهد و آنها توجه نمی‌کنند و نمی‌ایستند. ستوان بهمنی یک تیر هوایی شلیک می‌کند و آنها را تعقیب می‌کند. سرنشینان موتور توقف می‌کنند. ستوان بهمنی موقعی که به آنها می‌رسد یک سیلی به گوش حجت‌الاسلام موسوی تبریزی می‌زند و به نحوی زنده به او اهانت می‌کند. همین امر موجب کینه در دل حجت‌الاسلام موسوی تبریزی می‌شود و در روزهای برپایی دادگاه سینما رکس (به دنبال دستگیری مسببین احتمالی)، ستوان بهمنی دستگیر می‌شود و در دادگاه به ناحق، به اتهام شرکت در واقعه سینما رکس به جوخه اعدام سپرده می‌شود» (مسببین واقعی... ص ۲۲).
- ۳- علی نادری، صاحب سینما رکس. او بیش از ۶۰ سال داشت و در تهران زندگی می‌کرد. جرم او را بی‌توجهی به امکانات ایمنی ساختمان ذکر کردند.
- ۴- اسفندیار رمضانی، مدیر سینما رکس. اتهام او در دادگاه، سوءمدیریت و

سوء استفاده شغلی، بی توجهی و بی مبالاتی به وضع ایمنی سینما و عدم استخدام کادر مجرب برای خدمات سینما و عدم احساس مسئولیت در قبال جان مشتریان ذکر شد.

۵- سیاوش امینی آل آقا، سرهنگ شهربانی و رئیس اطلاعات شهربانی آبادان. وی که متخصص ضدخرابکاری بود، بلافاصله بعد از اطفای حریق برای تحقیقات در پیرامون واقعه و کشف آثار جرم و وسایلی که در این حریق به کار گرفته شده، به داخل سینمای سوخته شده می‌رود. بعد از چند نوبت کنکاش و جستجو بدون دستیابی به آثار و علائم مشخص و یا چیزی که بتواند سرتخی را به دست دهد، گزارشی براساس مشاهدات عینی و شکل ظاهری حریق تهیه می‌کند. قطعات شکسته چند بطری در راهرو سینما را تنها اشیاء مکشوفه در این آتش‌سوزی ذکر می‌کند و فاجعه را ناشی از یک حریق گسترده و حساب شده و با برنامه قبلی (اعلام می‌کند). او ذکر کرد که ابتدا درهای ورود و خروج سالن که چوبی بوده، به آتش کشیده شده و سپس دامنه حریق تمام بدنه سینما را که از داخل با یونولیت پوشیده شده بوده در بر می‌گیرد. در نتیجه تلاش مأموران آتش‌نشانی و شهربانی نتوانسته در نجات قربانیان مؤثر افتد. سرهنگ نامبرده تحت تأثیر ابعاد فاجعه و تلفات انسانی آن چنان گیج و مهیوت می‌شود که بعد از گذشت هشت ماه از این فاجعه، گیجی و ابهام به وضوح در چهره و بیانش مشهود بوده... نامبرده چند ماه بعد از انقلاب خود را در اختیار مسئولان رژیم جدید قرار داده بود. (مسئله واقعی...)

۶- فرج‌الله مجتهدی کارمند ساواک. او مدت کمی قبل از آتش‌سوزی به آبادان منتقل شده بود. استدلال دادگاه این بود که چرا انتقال این مأمور ساواک به آبادان در روزهای وقوع حادثه صورت گرفته؟ و این جا‌بجایی با یک نقشه قبلی و در رابطه با حریق سینما بوده است. او که در جلسات دادگاه بیمار و رنجور بود و بسته‌های قرص و دارو به همراه داشت، خود را یک کارمند معمولی ساواک معرفی کرد و گفت که در طول خدمتش هیچگاه به کسی تعدی نکرده و هیچگاه مرتکب خلافی نشده... او انتقالش به آبادان را در رابطه با جا‌بجایی‌ای که در آن ایام در بین مأمورین ساواک صورت می‌گرفت می‌دانست و آنرا یک امر عادی تلقی می‌کرد و سعی داشت به هر وسیله ممکن بیگناهی خود را توضیح دهد... (مسئله واقعی...)

xalvat.com

مهمینی که در این دادگاه به حبسهای از یک تا سه سال محکوم شدند؛ یک سرهنگ شهربانی آبادان، پنج مأمور اداره آتش‌نشانی و سه تن از کارکنان سینما بودند: «... سرهنگ خانفر از ابواب جمعی شهربانی آبادان بود. استشهاده اهالی محل و مغازه‌داران به نفع او، جان او را از مرگ نجات داد. این افسر روز وقوع آتش‌سوزی در شهربانی آبادان حضور داشته، با سب و صداهای اطراف سینما به اتفاق تعدادی پاسبان به کمک مأموران آتش‌نشانی می‌شتابد. به پاسبانهای همراهش دستور می‌دهد از پله‌هایی که مأموران آتش‌نشانی در اطراف سینما نصب کرده بودند بالا بروند و با پتک و کلنگ و هر وسیله دیگر که در دسترس بود اقدام به تخریب دیوار سالن سینما بکنند. زیرا از درهای ورودی امکان داخل رفتن نبود. این افسر در حالی که دچار احساسات شده بود ربه شدت گریه می‌کرد برای نجات جان

محاصره‌شدگان در آتش سعی و تلاش می‌کرد. مأموران دیوار ضلع غربی سینما را به دستود این افسر خراب کردند... دادگاه سرهنگه خنافر را به دو سال حبس محکوم کرد.

اتهام مأموران آتش‌نشانی از طرف دادگاه عبارت بود از اهمال‌کاری و بی‌توجهی به مسئولیت خطیری که به عهده داشتند و مهمتر اینکه رئیس دادگاه (موسوی تبریزی) بدون داشتن دلایل و مدارک کافی سعی بر این داشت که عدم موفقیت به موقع اطفای حریق را ناشی از نوعی تبانی و مأموریت مرموز کارمندان آتش‌نشانی، از طرف رژیم به حساب آورد.

تلفنچی اداره آتش‌نشانی در روز وقوع حریق از یکسو به محض دریافت خبر به حکم وظیفه خبر حریق را به اطلاع سرپرست عملیات آتش‌نشانی می‌رساند و از سوی دیگر علاوه بر آنکه ساعت دقیق خبر بوسیله کامپیوتر ثبت گردیده بود آنرا در دفتری جداگانه نیز یادداشت می‌نماید و هر دو دفتر روی میز رئیس دادگاه قرار داشت. در اذعان‌نامه و کیفرخواستی که دادستان دادگاه قرائت کرد، مطالبی کل بیان شده بود (بجز متهم ردیف اول) و در مورد اتهام مأموران آتش‌نشانی هیچ چیز را روشن و میرهن نمی‌ساخت...

در جلسات دادگاه، مأموران آتش‌نشانی با جزئیات کامل ساعت با خبر شدن از حادثه و چگونگی تلاششان را برای اطفای حریق با استناد به شهادت اهل محل و حاضران در هنگام وقوع حریق، بیان کردند.

یکی از شایعاتی که در روزهای وقوع حادثه خیلی دامن زده می‌شد و در دادگاه نیز مطرح گردید، خالی بودن تانکرهای آب در محل آتش‌سوزی بود. در صورتی که راتنده و سایر کارمندان آتش‌نشانی مطلب را قویاً تکذیب نموده و گواه مدعای خود را مغازه‌داران و شاهدان عینی در صحنه معرفی نمودند که ناظر عملیات اولین تانکر محتوی آب در محل حادثه بودند و تانکر دوم هم که بعد از لحظاتی به محل حریق رسیده نیز با آنکه محتوی آب بود، این دو تانکر نتوانستند حریق را خاموش کنند و در نتیجه مأموران تلاش می‌کنند با استفاده از شیرهای آب اضطراری پیاده‌روهای خیابانهای اطراف به اطفای حریق پردازند که این کار عمل نگردید لذا آنها از شیرهایی که قابل استفاده بود و در مسافتی دورتر قرار داشت، استفاده کرده و حریق را به کمک مأموران شهرانی و مردم خاموش می‌کنند.

سرپرست مأموران عملیات اطفای حریق در دادگاه مطالب مبسوطی پیرامون حریق و رابطه آن با زمان (لحظه‌ها و ثانیه‌ها) و روند تصاعدی آن بیان کرد... اما هیچکدام از دلایل مورد پسند قرار نگرفت و رئیس دادگاه بدون اینکه خود، دلیل یا مدرکی علیه آنها داشته باشد، به حبس محکومشان کرد. در حالیکه «شرکای جرم تکمیل‌زاده یعنی لرقبا و ابوالپور را نه به عنوان متهم، که تنها به عنوان شاهد به دادگاه احضار کرد. آنها هم ارتباط خود را با تکمیل‌زاده و حتی تهیه بنزین را انکار نکردند، با اینحال محاکمه و محکوم نشدند.» (مسئله واقعی...)

«شاهد نزدیک» که گزارشش در اینجا مورد استناد ماست در پایان می‌نویسد:
«چون شاهد این وقایع بوده‌ام و بعضی از افرادی را که نامشان برده شده است می‌شناسم و با بعضی از آنها را بارها دیده‌ام، مطالب به خاطر من مانده است. لذا با کمک حافظه‌ام این

مطالب را نوشته‌ام، البته به علت عدم دسترسی به منابع کمی‌دهایی دارد که با دسترسی به روزنامه‌های آن زمان و برگه‌های بازجویی می‌توان آنرا کامل کرد.»

xalvat.com

افشاکری بعد از شانزده سال

شیخ علی تهرانی، شانزده سال بعد، مرداد ۱۳۷۳، همه حرقه‌هایی را که آن زمان زده بود عوض می‌کند. او که شوهر خواهر سیدعلی خامنه‌ای است و سالها بود به دنبال اختلاف با خمینی به عراق پناهنده شده بود، در آغاز انقلاب حاکم شرح مشهد برد چند ماه قبل از اینکه به ایران برگردد، در مصاحبه با رادیو صدای آمریکا می‌گوید:

من به اصرار خمینی به آبادان رفتم تا به پرونده سینما رکس رسیدگی کنم. من کلیه جزئیات پرونده را خواندم و در جریان آن متوجه شدم که در زمان شاه، مدرسین حوزه علمیه قم تصمیم گرفتند برای آنکه آبادان را هم به هیجان بیاورند (چون آبادان یکی از شهرهایی بود که هیچ امکان رخنه انقلابی در آن متصور نبود) آنجا را هم به آتش بکشاند. در جریان مطالعه پرونده متوجه شدم که سینمایی که قرار بود به آتش کشیده شود، سینما رکس نبود ولی بعد برنامه عوض شد و سینما رکس به عنوان هدف انتخاب گردید. در آن هنگام چهار نفر از مدرسین حوزه علمیه قم طرح مشترکی را برای به آتش کشیدن سینما به امضاء رساندند. دقیقاً نمی‌دانم چه کسانی، ولی تصور می‌کنم یکی از آنها شیخ حسینعلی منتظری بود. اجرای این طرح به سه مأمور واگذار شد که آنها به آبادان رفتند. سینما را به آتش کشیدند و در نفر از آنها در جریان حریق، زنده زنده در آتش سوختند اما یکی توانست از این فاجعه جان سالم به در برد و زنده بماند. او بعد از این اقدام دچار ناراحتی شدید وجدان شد. چون هیچکس فکر نمی‌کرد مقدار تلفات این آتش‌سوزی تا این حد باشد. من نزد خمینی رفتم و گفتم آقا! من بطور می‌توانم حق را ناحق جلوه بدهم؟ وقتی که مثنی بیگناه را گرفته‌اند و می‌خواهند اعدام کنند و عاملان اصلی آتش‌سوزی همه مصدر کارند؟ وقتی در راه مشهد از رادیوی اتومبیل شنیدم که تعدادی افراد بیگناه را به جرم این جنایت فجیع به ناحق اعدام کرده‌اند، خون گریستم، والله گریه‌ام گرفت (مصاحبه با علیرضا مهدی برای رادیو صدای ایران، آمریکا، چاپ شده در همروز، شماره ۲۷۷، سال ششم، جمعه ۲۶ مرداد ۱۳۷۳).

مآخذ:

در نگارش این مقاله علاوه بر روزنامه‌های فارسی (خاصه کیهان و اطلاعات) و فرانسوی آن زمان، خاصه لوموند و لیهراسیون، از منابع زیر استفاده فراوان شده است:

- گزارشی که یکی از شاهدان عینی با عنوان «مسئین واقص فاجعه سینما رکس آبادان چه کسانی هستند» نوشته است و در شماره‌های ۱۱۵-۱۰۴ انقلاب اسلامی (در هجرت)، ماههای مرداد تا دی ۱۳۶۴، همراه با توضیحات مفید و تکمیل به چاپ رسیده است. همین گزارش پس از آن نیز، به صورت مستقل (آلمان؟ رقی، ۴۸ صفحه) انتشار یافته است.
- «ویژه‌نامه سالگرد فاجعه سینما رکس آبادان»، بهکار، ۲۵ مرداد ۱۳۵۹.
- جواد بیشتاب، فاجعه سیاه سینما رکس آبادان، پاریس، پائیز ۱۳۷۳، ۱۴۳ صفحه.

باید یادآور شد که پرویز صیاد نیز تمایزشنامه مستندی با عنوان محاکمه سینما رکس نوشته است که «در سال ۱۹۸۷ در ایالات متحد، و کانادا به صحنه آمد و از آن پس همه ساله در ماه مرداد که همزمان با برگزاری محاکمه و فاجعه اصلی است، اجرای آن در شهرهای ایرانی نشین آمریکا به ویژه کالیفرنیا تکرار شد، است». ویدئویی سه ساعته‌ای نیز از این «تئاتر مستند» در سال ۱۹۹۶ انتشار یافته است.

